

نقش شیعیان امامی اثنی عشری در اسلام پذیری ایلخانان

دکتر سید ابوالفضل رضوی*

چکیده:

مغول‌ها قومی نامسلمان بودند و معیارهای حاکم بر جامعه اسلامی را ارجی نمی‌نهادند. همین‌طور فرهنگ و شعور سیاسی-اجتماعی غیرقابل قیاسی با فرهنگ ایرانی-اسلامی داشتند. به علاوه ورود آنها با کشتار، ویرانی و تخریب فراوانی همراه بود که ضربه‌های سنگینی بر تمدن اسلامی وارد کرد. از این روی حاکمیت آنها امری غیرطبیعی و تحمل‌ناپذیر می‌نمود. آنها به دین به عنوان اصلی‌ترین نهادی که رابطه مردم و حکومت بر پایه آن قوام می‌گرفت بی‌توجه بودند و این امر نیز موجب بیگانگی آنها با مسلمانان بود. با این همه حکام ایلخانی همزمان با تشکیل حکومت در اواسط قرن هفتم هجری به واسطه رویارویی با مشکلات متعدد حفظ این وضعیت و بیگانگی با مردم ایران را به صلاح خود ندیدند. بنابراین به نزدیکی به مردم ایران روی آوردند و نظر به حاکمیت فراگیر دین در جامعه ایرانی بهترین زمینه در این جهت را رویکرد دینی دیدند. این رویکرد با زمینه‌های اعتقادی آنها نیز همخوانی داشت. اسلام دین رفق و مدارا بود و صرف نظر از اختلافات مذهبی و فرقه‌ای دینی متساهل به شمار می‌رفت. به خصوص تشیع امامیه که تا این زمان با تساهل بیشتری رفتار کرده بود و مذهبی مداراجویانه تر به حساب می‌آمد نظر مغول‌ها را به خود جلب کرد. از سوی دیگر مغول‌ها قومی با مدارای دینی بودند و تحت تأثیر شرایط اقلیمی و مقتضیات زیست-محیطی تعصب عقیدتی نداشتند. هر چند که مدارای آنها از پشتوانه‌های غنی فکری و فرهنگی لازم برخوردار نبود، اما در روی آوردن مغول‌ها به اسلام و پذیرش برتری فرهنگ و تمدن اسلامی بسیار مؤثر بود. از این رو می‌توان گفت اسلام آوردن ایلخانان حاصل تعامل رویکرد اعتقادی مداراجویانه مغول‌ها با مسلمانان بوده است. گذشته از این، رویکرد اعتقادی شیعیان امامیه در این تعامل و مسلمانی ایلخانان نقشی اساسی داشته است. آنچه در این مقاله مورد مطالعه قرار می‌گیرد، همین امر مهم یعنی بررسی رویکرد مداراجویانه تشیع امامیه در اسلام پذیری ایلخانان است.

واژگان کلیدی: ایلخانان، اسلام پذیری، شیعه، شیعه امامیه، یاسا، مشروعیت.

مقدمه

اسلام پذیری ایلخانان از جمله مسایل مهم و بحث برانگیزی است که توجه زیادی را به خود معطوف کرده است. از یک منظر شاید بتوان گفت این امر مهم ترین واقعه و تحول جامعه شناختی دوره ایلخانی محسوب می شود. در جامعه ایران دین به عنوان یک نهاد عمل نکرده، کارکردی فرانهادی داشته و نقش مهمی در چگونگی وقوع رویدادها داشته است. دین و حکومت رابطه تنگاتنگ و مستمری با هم داشته و در پیدایش و تداوم ساختار جامعه تأثیرگذاری خاص خود را داشته اند. در این میان دین کارکرد عملی و مشخص تری داشته است. حکومت ها عملکردهای خود را در راستای اهداف دینی توجیه کرده و در لفافه دین منویات خود را تأمین کرده اند. رابطه مردم و حکومت هم با اتکای بر مقوله دین قوام گرفته و دین در تعیین چگونگی این روابط نقش پررنگتری داشته است. هر دگرگونی در چارچوب دین قابل تصور بوده و همه چیز از منظر دین پذیرفتنی می نموده است. با در نظر داشتن این واقعیت توجه به اهمیت دین به عنوان پیش زمینه هر بحث سیاسی - اجتماعی امری اجتناب ناپذیر است.

با وجود این، مغول ها به هنگام ورود به ایران برخلاف دیگر مهاجمان خطه شرقی دوران اسلامی، قومی نامسلمان بوده و معیارهای حاکم بر جهان اسلام و ایران را ارج نمی نهادند. ملاک کسب و تداوم قدرت نزد مغول ها نه مشروعیت و مقبولیت دینی، بلکه زور، شمشیر و تحمیل بود. از آن گذشته فرهنگ و شعور سیاسی - اجتماعی غیر قابل قیاسی با فرهنگ ایرانی داشتند. ورود آنها با چنین نگرش و چنان واقعیاتی از هر نظر امری غیر طبیعی و از دیدگاه مردم ایران تحمل ناپذیر می نمود. منتها مغول ها قومی متساهل و دارای مدارای عقیدتی بودند و همین امر تا حدودی از تحمل ناپذیری سلطه این قوم کم می کرد. صرف نظر از کشتار، ویرانی و تخریب دوران هجوم مغول که منجر به افول تمدن ایرانی شد ورود مغول ها بیشتر از این جهت غیر قابل تحمل بود که قبل از هر چیز رابطه مردم و حکومت - رابطه ای که بر اساس مبانی دین پذیرفتنی بود - را از هم می گسیخت و مانع از جریان امور در مسیر طبیعی خود می شد. نکته مهمی که طرح آن در همین قسمت از بحث ضرورت دارد این است که مغول ها تا چه زمانی قادر به حفظ چنین موازنه نامربوطی بودند. اگر مسائل و مشکلات عصر قآ آنها و رقابت سرسختی که برخی از اولوس های چنگیزی بر سر ایران داشتند و این نکته که ایلخانان وارث تمامی این مشکلات و مسایل نوظهور بعدی شدند را در نظر بگیریم خواهیم دید که حفظ این وضعیت در دراز مدت چندان امکان پذیر نبوده است. ملاحظاتی اقتصادی و ضرورت های سیاسی - اجتماعی مغول ها را بر آن داشت که رویکردی متناسب با وضعیت خود در جامعه ایرانی در پیش بگیرند. صرف نظر از چگونگی این ضرورت ها و میزان تأثیرگذاری آنها که پرداختن به آن

در جای خود مهم است، نکته مهم تر این است که زمینه‌های مناسب برای این رویکرد مغول‌ها چگونه حاصل شد.

به نظر می‌رسد با توجه به تأثیر گذاری و حاکمیت فراگیر دین در جامعه ایرانی بهترین زمینه در این جهت رویکرد دینی بوده است. در این خصوص این سوال مطرح می‌شود که میان نگرش اعتقادی مغول‌ها و روح دینی حاکم بر جامعه ایرانی چه وجوه مشترکی وجود داشت که زمینه‌های اسلام‌پذیری ایلخانان را فراهم کرد. در پاسخ به این سوال می‌توان چنین گفت که میان نگرش اعتقادی مغول‌ها و ساختار فکری و فرهنگی حاکم بر جامعه اسلامی ایران - علی‌رغم غیر قابل قیاس بودن آنها- نوعی تعامل صورت گرفته که در نتیجه آن مغول‌های ساکن ایران به اسلام‌پذیری رهنمون شده‌اند. چنین تعاملی حاصل رویکرد مداراجویانه مغول‌ها به دین از یک سو و تساهل فکر و اعتقادات اسلامی از سوی دیگر بوده است. با این حال نظر به مدارای سیاسی و اعتقادی بیشتری که تشیع امامیه از آن برخوردار بوده است می‌توان چنین گفت که سهم شیعیان امامی در مسلمانی ایلخانان بیشتر از دیگران بوده و عملکرد آنها موجب شده است تا تقابل میان مغول‌ها و مسلمانان به تعامل دینی انجامیده و حکام ایلخانی را به سمت مسلمانی رهنمون کند. تأثیر فکر و فرهنگ مداراجویانه مسلمانان و مهم تر از آن مدارای دینی شیعیان امامیه در اسلام‌پذیری ایلخانان و البته زمینه‌های اسلام‌پذیری آنها و پیامدهای آن در جامعه ایرانی از جمله مباحثی است که مقاله حاضر سعی در بررسی آنها دارد. در این جهت سوال اصلی این پژوهش این است که مدارای اعتقادی شیعیان امامی در اسلام‌پذیری ایلخانان چه نقشی داشت؟ در همین ارتباط طبیعی است که سوالات فرعی دیگری نیز به ذهن متبادر می‌شود که عبارتند از:

۱- مدارای اعتقادی مغول‌ها در اسلام‌پذیری ایلخانان چه سهمی داشت؟

۲- زمینه‌ها و علل اسلام‌پذیری ایلخانان چه بودند؟

۳- مسلمانی ایلخانان چه پیامدهایی داشت؟

مغول‌ها و مدارای دینی

مغول‌ها به مانند بسیاری از اقوام صحراگرد هم در فکر و هم در عمل ساده می‌زیستند. آنها افرادی معتقد و متعهد بودند اما جهت‌گیری دینی و تعصب عقیدتی نداشتند. سادگی فکر آنها ناشی از دور بودن ایشان از مدنیت بود و نداشتن تعصب دینی از تمایل آنها به زندگی دور از تکفل و زیست مدارا جویانه اقوام صحرائشین ناشی می‌شد. چنین اقوامی به لحاظ اعتقادی در مراتب اولیه دینداری به سر می‌بردند و چون

مدام با طبیعت و مسایل مربوط به آن مواجه بودند با نوعی الوهیت و تقدیس به مبانی آن می‌نگریستند. البته در مورد مغول‌ها باید در نظر داشت که بر خلاف برخی تصورات موجود که شمنیزم رایج در میان آنها را شکل بسیار ساده‌ای از دینداری می‌داند، کاملاً هم این چنین نبوده است. چرا که مغول‌ها به طور کامل با دنیای خارج از فرهنگ خویش بی‌ارتباط نبوده و از آن تأثیر می‌پذیرفته‌اند. حداقل رواج مسیحیت نسطوری، مانویت و بودائیزم در میان مغول‌ها حکایت از این امر داشت. همین مسأله باعث می‌شد که شمنیزم رایج در میان آنها با اعتقاد به «تاب‌تنگری» و البته تقدیس و ستایش مظاهر طبیعت نوعی یکتا پرستی ناقص به شمار آید. با این اوصاف می‌بایست در مقایسه‌ی مبانی اعتقادی مغول‌ها و دیگر اقوام صحراگردی که باورهای این چنینی داشتند هم از نظر نوع و هم چگونگی جهت‌گیری فرق قائل شد. در این میان توجه به جهت‌گیری دینی مغول‌ها و آن چه اصطلاحاً اغماض عقیدتی آنها نامیده می‌شود اهمیت بیشتری می‌یابد. این که مدارای اخیر از سر فکر و یا در نتیجه بی‌فکری بوده است در مسیر تحولات چندان تأثیرگذار نبوده است. چرا که در هر صورت نتیجه عملی یکسانی داشته است. البته مدارای اخیر تنها در حیطة امور عقیدتی مطرح بوده است و نه امور سیاسی و اجتماعی. زیرا که با توجه به تعصبی که مغول‌ها در حفظ و بسط قدرت خود داشتند و با در نظر داشتن میزان اندک مدنیت‌پذیری آنها تصور مرعی داشتن این رویکرد در مسایل سیاسی و اجتماعی تا حدی دور از ذهن نشان می‌دهد. تأثیری هم که این نگرش در مسایل اجتماعی جامعه ایرانی به جا گذاشت مربوط به دوران بعدی و حاصل تعامل آنها با فرهنگ ایرانی-اسلامی بوده است. این را نیز باید در نظر داشت که سخن گفتن از چگونگی اعتقادات مغول‌ها نمی‌تواند با دقت فراوان همراه باشد. چرا که از چگونگی زیست و تاریخ مغول‌ها تا قبل از قدرت‌گیری آنها به دست چنگیز اطلاعات موثقی در دست نیست. در این خصوص آن چه در تواریخ بعدی آمده است افسانه‌هایی بیش به نظر نمی‌رسند. مطالعات میدانی و جامعه‌شناختی در سرزمین مغولستان امروزی نیز نمی‌تواند اطلاعات چندان موثقی به دست دهد. چرا که نموده‌های باقی مانده از شمنیزم موجود در آسیای میانه یا شرق دور غیر از آن چیزی است که هفت قرن پیش وجود داشته است. از این روی اگر بخواهیم در این ارتباط قضوتی داشته باشیم بهترین شیوه بهره‌گیری از دگرگونی‌هایی است که از عهد چنگیز به بعد رخ داده است. توجه به طرز سلوک قآن‌ها و ایلخانان و دیگر فرمانروایان مغولی که مثالهای زیادی از آنها در منابع تاریخی آمده است، به خصوص آن چه که با عنوان یاسای چنگیزی معروف است و نمونه‌های از قواعد آن در منابع به جای مانده از جمله مواردی است که چگونگی مدارای مغول‌ها و تأثیرگذاری آن را در زندگی جمعی نشان می‌دهد. عطاالملک جوینی مورخ شهیر عصر قآن‌ها و ایلخانان که شاید مهمترین منبع از این

جهت به شمار می رود آنجا که از یاسانامه بزرگ چنگیزی و چگونگی تنظیم آن سخن می گوید اغماض و مدارای عقیدتی چنگیز را این چنین وصف می کند:

«چون متقلد هیچ دین و تابع هیچ ملت نبود از تعصب و رجحان ملتی و تفضیل بعضی بر بعضی مجتنب بودست، بلکه علما و زهاد هر طایفه را اکرام و اعزاز و تجلیل می کردست و در حضرت حق تعالی آن را وسیلتی می دانسته و چنانکه مسلمانان را به نظر توفیق می نگرسته، ترسایان و بت پرستان را نیز عزیز می داشته و اولاد و احفاد او هر چند کس بر موجب هوی از مذاهب، مذهبی اختیار کردند. بعضی تقلید اسلام کرده و بعضی ملت نصاری گرفته و طایفه ای عبادت اصنام گزیده و قومی همان قاعده قدیم آبا و اجداد را ملزم گشته و به هیچ طرف مایل نشده اما این نوع کمتر ماندست و با تقلد مذاهب بیشتر از اظهار تعصب دور باشند و از آن چه یاسای چنگیز خان است همه طوایف را یکی شناسند و بر یکدیگر فرق نهند و عدول نجویند...»

این مطالب هنگامی اهمیت خود را نشان می دهند که در نظر داشته باشیم پس از قدرت گیری مغول ها این یاسا و یوسون چنگیزی بود که سرنوشت امور و چگونگی برخورد با مسائل را روشن می کرد. امری که ایلخانان نیز با تعصب از آن تبعیت می کردند.

دیگر منابع مربوط به این عهد نیز مطالب فوق را تأیید می کنند. وجود مساجد و در کنار آنها کلیساها و معابد بودایی در قراقورم در عهد منگو قآن، مدارا با علما و روحانیون ادیان مختلف، داستان هایی که در جامع التواریخ در این ارتباط آمده، مسلمان شدن «برکه» به عنوان یکی از نخستین فرمانروایان دشت قبیچاق، مسلمانی «آنده» مدعی تخت و تاج مغول ها در چین که مسلمان پرشوری بوده و قرآن را از حفظ داشته است، رواج ادیان و آیین های مختلف در کنار شمنیزم سنتی، تساهل و مدارای ایلخانان در ایران همگی نمونه هایی هستند که مطلب فوق را تأیید می کنند. البته می توان گفت که این تساهل دینی تا اندازه زیادی تحت تأثیر شخصیت چنگیز و نوع جهت گیری او قرار گرفته بود. این یاسای چنگیزی است که همه طوایف را برابر شناخته و ملتی را بر ملت دیگر رجحان نداده است. با توجه به مدارای چنگیز نسبت به ادیان مختلف و تبعیت فرمانروایان مغولی از او می توان این مدارا را در رفتار دیگران نیز مشاهده کرد. حداقل در ارتباط با تاریخ ایران، صرف نظر از برخی جهت گیری های موردی که تحت تأثیر مسایل سیاسی و عملکرد و رقابت دولتمردان غیر مغول بوده است تعصب دینی چندانی مشاهده نمی شود.

آن چه را تحت عنوان مدارای دینی مغول ها مطرح شد می توان چنین خلاصه و جمع بندی کرد:

- مغول‌ها تحت تأثیر مقتضیات زندگی و شرایط زیست محیطی خود نگرش و تفکر ساده ای داشتند و بر خلاف اقوام ترک که پس از گرایش به اسلام متعصبانی سرسخت بودند با مدارا و تساهل عقیدتی رفتار می کردند.
- هرچند می توان مدارای دینی آنها را ناخودآگاه و در نتیجه عادت پنداشت باید گفت که نگرش آنها با نوع فرهنگ و پیشرفت فکری آنها هماهنگ بوده و چه آگاهانه چه ناآگاهانه، پیامدهای عملی یکسانی داشته است.
- اثبات چگونگی اغماض دینی مغول‌ها چندان آسان نیست اما می توان انعکاس آن را در یاسای چنگیزی و نوع رفتار فرمانروایان و کارگزاران مغولی مشاهده و تحلیل کرد. منابع تاریخی در این خصوص اطلاعات قابل توجهی ارائه می دهند.
- مدارای دینی مغول‌ها نقش مهمی در چگونگی عملکرد آنها در ایران داشته است. این امر زمینه‌های تعامل نگرش فرمانروایان مغول با فرهنگ ایرانی-اسلامی را فراهم کرده و در اسلام پذیری آنها و آثار و نتایج مترتب بر آن تأثیرگذار بوده است.

تساهل اسلامی و تأثیرگذاری در اسلام پذیری مغول‌ها

اسلام دینی متکامل است و پیشبرد وحی و تجلی کامل حقیقت بر زمین را در دستور کار خود دارد. با این دیدگاه جامع، ادیان قبلی هم به عنوان شکل ناقص تر اسلام طرد و تکفیر نمی شوند. این جامعیت و پذیرش در نگاه نخستین نوعی اغماض و آسان گیری را در درون خود داشت. پیروان ادیان قبلی همچون مسیحیت و یهود و دیگر ادیان اهل کتاب نه تنها طرد و تکفیر نشدند بلکه پس از ظهور اسلام و تکوین شریعت اسلامی، به عنوان اهل ذمه پذیرفته شده و با شرکت در فعالیت‌های فکری-فرهنگی جهان اسلام در پیدایش تمدن اسلامی سهیم شدند. از این گذشته در پذیرش دین اسلام اکراه و اجباری هم در کار نبود. این عدم اجبار اگر هم در عمل رعایت نمی شد مبنای نظری قابل توجهی برای فعالیت و گرایش‌های متساهلانه به شمار می رفت. همین طور اسلام دینی با تعالیم جهانی بود و طبیعتی جهان اندیشانه داشت. این تمایل که با پیدایش امپراتوری اسلامی و تمدن گسترده ناشی از آن تا حدودی متحقق شد نیز مدارای دینی به همراه داشت. تمایلات متساهلانه و رفتارهای توأم با مدارا در امپراتوری‌های بزرگ که طیف وسیعی از گروه‌بندی‌های قومی، نژادی و میراث‌های فرهنگی و دینی را در خود دارد و لزوم همگرایی میان آنها مدارای خاصی را می طلبد، امری اجتناب ناپذیر است. طبیعتی است که امپراتوری اسلامی هم که به سرعت

به میعادگاه افکار و تمایلات ملل و اقوام مختلف تبدیل شد از این قاعده مستثنی نباشد. البته با در نظر داشتن این نکته که هر یک از اتباع ساکن قلمرو اسلامی می‌بایست یا جزء امت بوده و یا اهل ذمه به شمار آیند ممکن است این ابهام را را به وجود آورد که تحقق چنین همگرایی و پویایی در قلمرو اسلامی چندان جایگاه و نمودی نداشته است.

در پاسخ باید گفت اگر هم چنین امری وجود داشته صرفاً تا زمانی موضوعیت داشته است که اسلام در میان قومی واحد و فرهنگی بسته رایج بوده است. طبیعی است که پیدایش سریع تمدن اسلامی و گرایش‌های فکری- فرهنگی متنوعی که با خود آورد جریانی غیر از این را اقتضا می‌کرد. این امر با آن چه که در مسیر تاریخ اسلام رخ داد و با مقتضیاتی که تمدن اسلامی در دوران رشد و شکوفایی خود تحمیل نمود همخوانی مستقیم داشت. تمدن اسلامی که از تلاقی و چالش بنیان‌های اسلامی با تمدن‌های غیر اسلامی به وجود آمد و دستاوردهای قابل قبول آنها را به کار گرفت نمی‌توانست نسبت به آفرینندگان و فاعلان این دستاوردها بی تفاوت باشد. از آن گذشته در محیط تقریباً امن و توأم با حمایتی که تمدن اسلامی به ارمغان آورد زمینه‌های فعالیت برای غیرمسلمانان نیز فراهم بود. در چنین محیطی داشتن عقاید ملحدانه گناه نبود بلکه اعلان آشکار الحاد و تجاوز به حریم‌های اسلامی گناه محسوب می‌شد و مستوجب مجازات بود. در عین حال وجود ارزش‌هایی همچون عدالت، صداقت، شرافت، برابری، تعاون و احترام به دیگران در بطن تعالیم اسلام از نوعی انسان‌گرایی حکایت داشت که از طرف همگان پسندیده و قابل قبول بود. به علاوه پیدایش اختلافات مذهبی و کلامی و فقهی و رواج اندیشه‌هایی چون «تقیه» نیز راه مداراجویی را هموار می‌نمود. به طور کلی تسامح اسلامی را می‌توان از چند منظر مورد توجه قرار داد. یکی از منظر دینی که بر اساس آن تمام اعضای امت و اهل ذمه- به شرط حفظ حریم- را در برمی‌گرفت. دیگر از منظر فرهنگی که ظهور تمدن اسلامی و لزوم رعایت حال کسانی که در پیدایش و تعالی آن سهیم بودند آن را ضرورت می‌بخشید.

بررسی تساهل اسلامی از جنبه دیگری نیز قابل طرح بود و آن از منظر سیاسی یعنی چگونگی مدارا با کسانی بود که به چالش با نظام سیاسی می‌پرداختند. در این خصوص بسته به نوع و ماهیت عملکرد مدعیان قدرت، چگونگی مقابله قدرت اسلامی حاکم با این مدعیان متفاوت بود. گاه در میان خود مسلمین اختلاف بود و موضوع اصل و فرع و ادعای برتری از سوی هر کدام از آنها مطرح بود و گاهی مدعیان نوظهور غیرمسلمان، دشمن اسلام و یا بی‌اعتنا بدان محسوب می‌شدند. در مورد اول (اختلاف میان خود مسلمانان) با نگاهی به سیر تحولات سیاسی تاریخ اسلام می‌توان متوجه شد که سلوک و شیوه عمل

مذاهب و فرق مختلف اسلامی یکسان نبوده و اغماض و مدارای کمتری نسبت به یکدیگر روا می‌داشتند. در این میان تنها تشیع امامیه بود که بنا به عقاید و شرایط تاریخی اغماض بیشتری از خود نشان می‌داد. این فرقه مناسب‌ترین مذهب برای به توافق رسیدن با اکثریت جامعه بود و برخلاف اسماعیلیه و زیدیه که برای نظام‌های حاکم تهدیدی بالقوه محسوب می‌شدند مدارای سیاسی بیشتری داشت. به علاوه با قائل بودن به عقل به عنوان یکی از اصول مذهبی و پذیرفتن اصل اجتهاد در عصر غیبت راه تفکر و عقلانیت را هموار و میدان را برای برخورد آزاد اندیشه‌ها باز نگه داشته بود. حکومت‌های شیعه امامیه در دوران رونق فرهنگی دنیای اسلامی نظیر آل بویه و بنی حمدان برخلاف زیدیه یا اسماعیلیه هیچ وقت برای براندازی خلافت سنی کوششی به عمل نیاوردند و این امر که در اوج توانایی سیاسی امامیه صورت می‌گرفت آهنگی جز تساهل و سازش مدارا جویانه نداشت. برخی از خاندان‌های شیعی امامی همانند «بنو فرات» در مقام وزارت در کنار خلفای سنی بودند و مدارای مذهبی آنها امکان فعالیت ایشان را هموار می‌نمود. قائل بودن به اصل «تقیه» نیز راه تعامل امامیه را با دیگر فرق هموار می‌کرد. در ادوار نامنی هم بزرگان امامیه بیشتر هم خود را مصروف فعالیت‌های علمی و فرهنگی می‌کردند و ضمن تداوم موجودیت خویش توان عقلانی خود را افزایش می‌دادند. در مورد دوم (اختلاف میان مسلمانان و نامسلمانان) به استثنای مغول‌ها که به عنوان قومی مشرک ضربات عمیقی بر پیکره تمدن اسلامی وارد آورده و رودررویی با آنها تجربه جدیدی به شمار می‌رفت و جهت‌گیری و عملکرد خاص خود را می‌طلبید، چالش و مقابله مسلمانان عموماً با اهل ذمه بوده است. در این زمینه علیرغم آن چه در تعالیم اسلامی پیرامون حفظ حرمت آنها به عنوان اهل کتاب وجود داشت هنگامی که قضیه رنگ و بوی سیاسی و اغلب نظامی به خود می‌گرفت از مدارا خبری نبود و بی‌گناهان نیز دستخوش عملکردهای تعصب‌آمیز قرار می‌گرفتند. البته چنین برخوردهایی اغلب با انگیزه‌های سیاسی و قدرت‌طلبی صورت می‌گرفت و نمی‌توان آن را به حساب نبود مدارای دینی در شریعت اسلامی گذاشت.

با در نظر داشتن آن چه گذشت می‌توان گفت در اسلام تساهل کافی وجود داشته و شیعه امامیه در این جهت پیشروتر از دیگران بوده است. در درون تاریخ ایران که پیوند فرهنگ و تمدن ایرانی-اسلامی شرایط مناسب‌تری به وجود آورده بود دین اسلام و به خصوص گرایش‌های شیعی مدارای بیشتری از خود نشان داده است. در همین جهت می‌توان گفت چالش ایرانیان با مغول‌ها و در نهایت مسلمان شدن آنها از همین مدارای دینی-مذهبی ناشی شده است. البته مغول‌ها نیز زمینه‌های درک و حداقل تحملی که منجر به درک این امر شود در خود داشتند. با در نظر داشتن مطالب اخیر و با طرح این سوال که چرا ایلخانان

مسلمان شدند؟ به چگونگی تعامل دینی مسلمانان و مغول‌ها می‌پردازیم.

در بحث از اسلام‌پذیری مغول‌ها در ایران آن چه مهم می‌نماید اسلام آوردن خوانین مغولی در عهد ایلخانی آنهاست. مسلمانی کارگزاران مغولی در عهد نامسلمانی ایلخانان اگرچه دارای اهمیت است تأثیر فراگیری نداشته و نمونه‌های موردی به شمار می‌رود. در بحث از مسلمانی ایلخانان هم توجه به زمینه‌های موجود و آن چه موجبات آن را فراهم کرد مهمتر نشان می‌دهد. شک نیست که هولاکویان نیز به مانند دیگر فرمانروایان مغولی و تبعیت کنندگان از یاسا اهل اغماض بوده‌اند. شواهد تاریخی این مساله را تأیید می‌کند. در انتخاب ایلخان جدید چندان توجهی به گرایش دینی او نداشتند و انتخاب احمد تکودار در دوران نامسلمانی مغول‌ها نمونه‌ای از این موارد است. پنج ایلخان نامسلمانی که نیم قرن بر ایران حکومت کردند ادیان و آیین‌های مختلف را چندان فرقی نمی‌نهادند. کارگزاران و تمام وزرای آنها ایرانی و مسلمان بودند و بخشیان، شمن‌ها، کشیش‌ها و راهبان نیز با دربارهای آنها در رفت و آمد بودند. در دستگاه مغول، مسلمان (شیعه و سنی)، مسیحی، بودایی و یهودی در کنار یکدیگر فعالیت داشتند. اگر تندروری‌هایی هم وجود داشت مربوط به پیروان این ادیان و مذاهب و رقابت آنها با یکدیگر بود. البته مغول‌ها در حفظ و بسط قدرت خویش تعصب داشتند، از این روی شاید در مواردی تلاش در جهت حفظ قدرت موجب نادیده گرفتن ملاحظات عقیدتی شده باشد و اقدامات سیاسی مربوط بدانها به سرکوبی عقیدتی تعبیر شود. به هر ترتیب فرمانروایان ایلخانی هم همانند اسلاف و خویشاوندان خود متساهل و دارای مدارای دینی بودند. از این گذشته شکل‌گیری حکومت ایلخانی از همان آغاز با مشکلاتی مواجه شد که سیاست داخلی و خارجی آن را به شدت تحت الشعاع قرار داد. فائق آمدن بر این مشکلات نیز راهکارهای خاص خود را می‌طلبید؛ یعنی همانطور که تحمل و تحمیل حکومت ایلخانی و در کل مغول‌ها تجربه نوینی به شمار می‌رفت و مسلمانان را به راهکارهای جدید فرا می‌خواند مشکلات ایلخانان و فائق آمدن بر آنها نیز رویکردهایی متناسب را می‌طلبید.

نامسلمانی و بیگانگی آنها در جامعه دین‌محور ایرانی، شکست مداوم از سلاطین مملوک که مدعی دفاع از اسلام بودند، تهاجم گاه و بی‌گاه فرمانروایان اولوس جوجی و جغتای به ایران، مشکلات اقتصادی، نداشتن همراهی فکری مردم ایران که آنها را دشمن خویش و عذاب الهی می‌دانستند و نبودن طریق دیگری که بتوان با آن مشکلات خود را مرتفع کنند، ایلخانان را وادار می‌کرد که هرچه بیشتر ماهیت ایرانی به خود بگیرند و در آن راستا قدم بردارند.

از دیگر سوی در جامعه ایرانی همیشه دین بود که جهت حرکت را نشان می‌داد و در حل مشکلات

نقش آفرینی می نمود. جهت داری دین البته به معنای حاکمیت اولیاء و متولیان دینی نبود. جهت داری آن تا حدودی به معنای قابل تحمل و پذیرفتنی کردن خواسته‌های حاکمانی بود که به نام دین حکومت می کردند. با توجه به این نکته و زمینه‌های تساهل طلبانه‌ای که در اسلام و نگرش دینی مغول‌ها وجود داشت تنها راه ممکن برای حل مشکلات این قوم اسلام پذیری بود. البته تأثیر مدنیت ایرانی بر مغول‌ها را نیز نباید از نظر دور داشت. به نظر می‌رسد ایرانیان با حربه دین به مقابله مغول‌ها رفتند و با تساهل خاص خویش آنها را به خود جذب کردند. مغول‌ها هم با زمینه‌های مهیای ذهنی سعی در مشکل زدایی و مقبولیت خویش از طریق مسلمانی نمودند. آنها که در جهانگیری و حفظ موقعیت خویش از یک طرف میان سه دین مسیحی، بودایی و اسلامی و از طرف دیگر معتقدات خویش گیر کرده بودند تحت تأثیر نفوذ گسترده و فراگیر اسلام و زمینه‌های موجود در آن که با مدارای آنها همخوانی داشت اسلام را برگزیدند. پذیرش اسلام، هم مشکلات آنها را حل می‌کرد و هم موجودیت آنها را تداوم می‌بخشید. ایرانیان هم در قالب فرمانروایی مغول‌های مسلمان فرصت احیای تمدن واژگون شده اسلامی و به بار نشانیدن منویات مورد نظر خود را به دست می‌آوردند. با این اوصاف مسلمانی مغول‌ها در نتیجه فراهم بودن زمینه‌های لازم و تلاش طرفین مغول‌ها و مسلمانان در جهت حل مشکلات خویش و در پرتو یک تعامل دو جانبه صورت گرفته است. اکنون باید دید که این تعامل و رویکرد متناسب با آن چگونه بوده است.

سهم تشیع در مسلمانی ایلخانان

نوع اسلامی که مغول‌ها با آن آشنا شده و در پرتو آن نتایج جامعه شناختی درخور توجهی به وجود آمد نکته با اهمیتی محسوب می‌شود. حکومت ایلخانی و مشکلات مربوط به آن در جغرافیای سیاسی ایران ظهور کرد. در این حوزه جغرافیایی از عهد آل بویه اسلام به شکل ویژه‌ای تعبیر و تثبیت شده بود. این نوع اسلام که می‌توان آن را اسلام ایرانی نام نهاد جهت‌گیری متعقلانه و رویکردی متساهلانه نسبت به امور داشت. به خصوص در عهد آل بویه که به نوعی عهد حاکمیت شیعه امامیه محسوب می‌شد این جهت‌گیری مداراجویانه رشد زیادتری کرده بود.

فعالیت ترکان و به ویژه جهت‌گیری سلجوقیان، اگرچه این رویکرد را دچار فترت کرد اما آن را نابود نکرد. در دوره خوارزمشاهی هم نمودهای آن به چشم می‌خورد. در این نوع نگرش که در حقیقت تجلی رهنمون‌های مداراجویانه تعالیم اسلامی بود اختلافات شیعه و سنی و جهت‌گیری‌های فرقه‌ای کمتر به چشم می‌خورد. اگر هم وجود داشت چالش‌های نظری بود و کمتر جنبه عملی به خود می‌گرفت. آن چه

هم تحت عنوان تعامل اسلام ایرانی با رویکرد مداراجویانه مغول‌ها مطرح می‌شود، بویژه آثار و نتایجی که با خود داشت در چارچوب این نگرش از اسلام معنا و مفهوم پیدا می‌کرد. این نوع از اسلام بود که می‌توانست از مسیحیت و بودائیزم برتر بوده و برای مغول‌ها پذیرفتنی باشد. این نگرش بود که مشکلات مغول‌ها را حل می‌کرد و آنها را به حاکمانی قابل قبول تبدیل می‌نمود. هر چند اثبات این مساله و ارائه نظر صریح در ارتباط با آن آسان نیست اما می‌توان با نگاه عمیق به تحولات مربوط شواهدی برای آن پیدا کرد. در صورت اثبات این امر و توجه به چگونگی تشیع در ایران دوره میانه می‌توان این نوع از اسلام را اسلامی شیعی نام نهاد. تساهل سیاسی تشیع امامی و ثنوری پرداز و ویژه‌ای که تا این زمان دارد، اغماض دینی مغول‌ها، نقش خاص علماء و شخصیت‌های برجسته شیعی، نابودی نهاد خلافت بغداد، متزلزل شدن موقعیت سیاسی مغول‌ها و رودررو قرار گرفتن ایلخانان و مملوکان حامی خلافت می‌تواند شواهد خوبی برای رویکرد شیعی ایلخانان باشد. شواهدی که به عنوان مثال غازان حنفی مذهب را به سکه زدن بنام دوازده امام، زیارت قبور شیعیان، ساختن دارالسیاده در سراسر کشور و دفاع از مظلومیت تشیع وامی‌دارد نمونه‌هایی هستند که در پرتو بررسی چگونگی اسلام‌پذیری خوانین ایلخانی پذیرفتنی تر می‌نماید.

چگونگی اسلام‌پذیری ایلخانان

نخستین ایلخان مسلمان تکودار بود که پس از به سلطنت رسیدن عنوان احمد گرفت. خواجه رشید بیان می‌کند چون دعوی مسلمانی می‌کرد او را احمد خواندند. از این روی با وجود مسلمانی به ایلخانی برگزیده شده است. احمد حکومتی مستعجل داشت. سیاست داخلی و خارجی او موفقیت چندانی نداشت. در مسلمانی وی و همین‌طور جهت‌گیری‌های او نقش خاص روحانیون و دولتمردان ایرانی به وضوح قابل تشخیص است. به خصوص رهنمودهای خواجه شمس‌الدین جوینی در جهت‌گیری‌های او نقش بسیار داشته است. احمد به رسم مغولی بر تخت نشست اما عملکردهای مسلمانی در پیش گرفت. مشخص نیست که رویکرد مذکور و عملکردهای اسلامی او تا چه اندازه در سقوط وی تأثیر داشته است. مطالب منابع در این ارتباط ضد و نقیض است. خواجه رشید مطالبی آورده که مساله را عادی جلوه داده، سقوط او را در نتیجه رودررویی سیاسی-نظامی با ارغون و هوسرانی او دانسته است. برخی منابع از جهت‌گیری دینی مخالفان او و به خصوص ارغون و اشرافیت ایلی مغول در برابر او سخن گفته و نابودی او را در آن جهت توجیه کرده‌اند. در این صورت اغماض و مدارای دینی مغول‌ها چه می‌شد؟ «هایتون» مورخ ارمنی که رنه گروسه مطالبی از وی نقل کرده است از کوشش و تلاش احمد در مسلمان کردن قبایل تتر سخن گفته است. اما بنا به تصریح

محققان این مورخ ارمنی مورخ موثقی به شمار نمی‌رود. شاید بتوان مسلمانی احمد که با عملکردهای اسلامی فراوان همراه بود و چگونگی سقوط او را چنین توجیه کرد که اقدامات احمد که زیر نظر ایرانیان مسلمان صورت می‌گرفت منافع اشرافیت ایلی مغول را به خطر انداخته بود؛ از آن روی می‌بایست از آن دفاع کنند. دفاع از منافع، با حمایت از ارغون که البته مغولی اورتدکس تری نیز به شمار می‌رفت و مخالفت با احمد امکان پذیر بود. برخلاف گفته‌های منابع فوق ارغون هم علی‌رغم شدت عمل بیشتری که در رابطه با مسلمانان داشت به آداب و مبادی اسلامی بی‌توجه نبود. وی حتی به سبک و سیاق اسلامی سکه ضرب کرده است. از آن روی سقوط احمد را باید در ارتباط با مسایل سیاسی و اقتصادی بررسی کرد. اقدامات اسلامی احمد اگرچه از تقویت موضع مسلمانان خبر می‌دهد اما این موضع هنوز تثبیت نشده بود.

فراگیر نبودن مسلمانی مغول‌ها به همراه احمد حکایت از این امر و نیازمندی به زمان بیشتر داشت. به علاوه احمد در سیاست خارجی و موازنه با مملوکان که مسلمانی وی می‌بایست نقش ویژه‌ای در آن جهت ایفا کند موفقیتی حاصل نکرده و منفعل ظاهر شده بود. حکومت ایلخان مسلمانی چون احمد به معنی اسلامی شدن دستگاه سیاسی مغول‌ها نبود. احمد قبل از حکومت مسلمان شده بود. انتخاب او نیز بیشتر از گرایش متساهلانه مغول‌ها و جلوگیری از آشوب سیاسی ناشی می‌شد نه پیروزی کامل اسلام بر دستگاه مغول. تعامل لازم در این خصوص هنوز زمان لازم داشت و احمد نتوانست با اقدامات خود آن را عملی سازد. با قتل احمد و اندک زمانی بعد نابودی خاندان جوینی، اسلام پذیری ایلخانان برای یک دهه دیگر دچار وقفه شد. با مسلمانی غازان در سال ۶۹۴ هـ ق تحولی شگرف آغاز شد و اسلام پذیری گسترده مغول‌ها زمینه‌های احیای فرهنگ و تمدن اسلامی - ایرانی را فراهم کرد.

در حقیقت آن چه تحت عنوان اسلام پذیری مغول‌ها مطرح می‌شود از زمان غازان هفتمین ایلخان مغول آغاز شده است. رشیدالدین فضل‌الله به صراحت ذکر می‌کند که اسلام آوردن غازان همراه با مسلمانی تمامت امرا و اردوهای مغولی بوده است. در ظاهر امر چنین به نظر می‌رسد که مسلمان شدن غازان تحت تأثیر مستقیم شخصیت‌های مسلمان - اعم از ایرانی یا مغول - و مطابق با مطامع سیاسی و تلاش برای برتری در برابر «بایدو» (ایلخان حاکم) انجام شده است. اما اندک توجهی به دگرگونی‌های بعدی این اندیشه را ملغی می‌کند.

فرهنگ و تمدن اسلامی در این زمان به آن اندازه در میان مغول‌ها رسوخ کرده و برای آنها شناخته شده بود که برتری آن را جهت حفظ منافع خود درک کنند و سعی در بهره‌برداری از منافع آن نمایند. گرایش اکثریت مغول‌ها به اسلام در مقایسه با آن چه که در زمان احمد رخ داد نیز حکایت از این امر دارد. البته

این تمامی قضیه نبود. دقت در شخصیت غازان که منابع از درایت و درست اندیشی او سخن می‌گویند نیز بهره برداری صرفاً سیاسی وی از مسلمانی را غیر قابل پذیرش نشان می‌دهد غازان فردی بود که اصول و مبانی شمنیزم و بودائیزم را به خوبی فرا گرفته و طبق تأکید منابع بر آنها خبره شده بود. به طور طبیعی چنین فردی با مسیحیت فعال در دستگاه مغول‌ها نیز آشنایی داشته است. مسلمانی او آن چنان هم که می‌پندارند ساده و عادی نبوده است. اگر چنین بود به اقدامات اصلاحی که تنها در چارچوب فهم عمیق اندیشه‌های ایرانی-اسلامی و آرمان‌های ایران شهری قابل تصور است دست نمی‌زد و در راه آن پافشاری نمی‌کرد. دلایل دیگری از دوران حاکمیت او وجود دارد که اسلام را با قاطعیت پذیرفته و آن را ارج می‌نهد است. تفاوت مسلمانی غازان و عملکرد حکومت ایلخانی در عهد او با دیگر مغول‌ها هم در همین نکته نهفته است. مسلمانی احمد و دیگر مغول‌های قبلی امری موردی و از سر احساس و مدارای دینی بود. از آن روی آثار و تبعات محدود و موردی داشته است.

این در حالی است که مسلمان شدن غازان حکومت رو به انحطاط مغول‌ها را جانی دوباره بخشید و آن را در ردیف حکومت‌های مقبول و مشروع ایرانی قرار داد.

جلوس وی از یک طرف غلبه مجدد اسلام بر بت پرستی و از طرف دیگر برتری اندیشه‌های ایران‌شهری بر گرایش‌های گریز از مرکز و تشتت طلبانه مغول‌ها بوده است. با مسلمانی غازان فرهنگ اسلامی که با ورود ترکان سلجوقی دچار انحطاط شده بود به بازسازی خود پرداخت و تمدن اسلامی که در نتیجه هجوم مغول روبه افول نهاده بود احیا شد. دربار غازان و الجایتو مأمّن بحث و جدل و تلاش‌های متعقلانه و خردگرا بود. بحث و جدلی که نتایج مثبت داشت و مجادلات پررونق دربارهای بویی را به خاطر می‌آورد. در رابطه با چگونگی مسلمانی غازان و مقدمات و نتایج آن بحث و اختلاف نظر فراوانی وجود دارد. برخی مسلمانی وی و جهت‌گیری‌های بعدی او در سیاست خارجی را وجهه ملی‌گرایانه داده و عکس‌العمل عنصر ایرانی در برابر عرب و دستگاه خلافتی دانسته‌اند که اکنون در مصر اعاده شده بود. برخی مسلمانی غازان و بسیاری از کنش‌های او را تحت تأثیر تعالیم بودایی و آثار و نتایج آن دانسته‌اند و برخی آن را از سر تساهل و گرایش مداراجویانه مغول‌ها توصیف کرده‌اند. همه این نظرات که بعضاً صریح و قاطع بیان شده‌اند تنها یک سوی قضیه و بعضاً اندکی از ماجرا را در بر می‌گیرد.

اگر این مطلب را که غازان شخصیت فکری قوی تری نسبت به ایلخانان قبلی داشته و دارای واقع بینی ذاتی بوده است بپذیریم آنگاه قضیه به نحو دیگری خود را نشان می‌دهد. البته باید توجه داشت که اسلام‌پذیری ایلخانان یک امر تدریجی بود، از این روی می‌بایست تعامل فرهنگ اسلامی-ایرانی، تأثیر

آرمان‌های ایرانشهری، ملاحظات سیاسی و نظامی، ضرورت‌های اقتصادی و حتی نقش شخصیت‌های تأثیرگذار در آن مسیر و موارد احتمالی دیگر را در نظر داشته باشیم. وجود این ضرورت‌ها و تلاش برای فائق آمدن بر مشکلات مربوطه فردی عمل‌گرا، واقعیت‌گرا و با پشتکار فراوان طلب می‌کرد. فردی که اگر خود اندیشه‌های نو و بدیع نداشته باشد، آمادگی پذیرش و اعمال اندیشه‌های مثبت و کارآمد را دارا باشد. بنا بر مطالب منابع غازان چنین خصوصیتی داشته است. مشکلات رو به تزاید حکومت ایلخانی نیز آن را ضرورت بیشتری می‌بخشید.

حکومت رو به انحطاط ایلخانی، تخریب اراضی کشاورزی در زمان فتوحات مغول و انفعال اقتصاد تجاری در اواخر عصر نامسلمانی ایلخانان، ظلم و ستم فراوان بر رعایا و نارضایتی شدید آنها، تلاش برای فائق آمدن بر رقیب همراه با کسب مقبولیت عمومی، فشار اندیشه‌های ایرانشهری و فاعلان اندیشه‌گر آن، مشکلات سیاست خارجی و عدم وابستگی هر چند تشریفاتی به قآن اموری بودند که چگونگی رهایی از آنها، معضلی بود که راهکار خاص خود را می‌طلبید. زور و ارعاب و فشار سیاسی - نظامی در جهت حل مشکلات فوق هم که قبلاً تجربه شده بود راه به جایی نبرده بود. از این روی می‌بایست مشکلات را با قرار دادن امور در مجرای همیشگی خود حل کرد. راه جدید حل مشکلات را پیدا کند. راه جدید پذیرش دین و اسلامی کردن اقدامات حکومتی بود. امری که شخصیت غازان آن را به خوبی درک می‌کرده است. در این خصوص به نظر می‌رسد که اسلام‌پذیری غازان از ضرورت‌های غیر قابل اجتناب و آن چه می‌توان آن را ضرورت تاریخ نامید ناشی شده است. ضرورتی که صورت اجتناب‌ناپذیر داشت و از تعامل دو افق با زمینه‌های مشترک و خواسته‌های مرتبط به آن ناشی می‌شد. نکته دیگر مرتبط با مسلمانی غازان نوع و چگونگی اسلام‌پذیری وی است. جامع‌التواریخ مهمترین منبع تاریخی دوره مورد نظر به طور صریح عنوان می‌کند که غازان سنی مذهب و پیرو فقه حنفی بوده است. اما همین مورخ گاه و بی‌گاه از اقدامات شیعی غازان سخن می‌گوید. زیارت مشاهد مقدس کربلا و نجف و کاظمین از سوی غازان، جاری کردن نهری در کربلا، جاری کردن نهری در نجف اشرف، توجه به امور سادات و دستور به ساختن دارالسیاده‌های فراوان، برقرار کردن مقرری برای سادات، سکه زدن به نام دوازده امام از جمله این اقدامات است.

این در حالی است که کاشانی مدعی معارض خواجه رشید به طور صریح از قصد غازان برای رسمیت بخشیدن به تشیع سخن گفته است. وی خواجه رشید را مانع این کار و موجب به تعویق افتادن اندیشه رسمی کردن تشیع دانسته است. در همان حال منابع دیگری نظیر تاریخ و صاف، مجمع‌التواریخ حافظ ابرو، مجالس‌المومنین و بعدها روضه‌الصفاء و حبیب‌السیر از گرایش شیعی غازان تا تشیع او سخن گفته‌اند.

اکنون سخن این است که آیا اقدامات غازان که خواهه رشید هم از آنها سخن می‌گوید از مدارای دینی او ناشی شده است یا این که غازان واقعاً قصد رسمی کردن تشیع را داشته است. در این ارتباط نمی‌توان نظر صریحی ارائه کرد اما شاید بتوان از آن چه در عهد الجایتو رخ داد تا حدی در تحلیل مساله کمک گرفت. در عهد الجایتو تشیع مذهب رسمی اعلام شد. در رسمیت بخشیدن به تشیع نیز الجایتو به غازان تأسی جسته است. شاید این مسأله بتواند مؤید گرایش شیعی غازان باشد.

در بحث شیعه شدن الجایتو آمده است که وی سخت از رافضی شدن هراسان بوده و تنها پس از آگاهی از عملکردهای غازان در تصمیم خود تجدید نظر کرده و تشیع را رسمی نموده است. چگونه بود که وی از رافضی شدن می‌ترسیده اما غازان بدون ترس اقدامات شیعی انجام می‌داده است. آیا این جز از عزم راسخ غازان حکایت می‌کند. اگرچه تفاوت شخصیت غازان و الجایتو می‌توانست در این جهت تأثیرگذار باشد اما این تمام قضیه نبود. الجایتو شخصیتی متزلزل و محافظه کار داشت و کاملاً دنباله رو غازان بود. تقلید بی قید و شرط وی از غازان به وضوح در تاریخ الجایتو آمده است. الجایتو در حالی به تشیع روی آورد که منابع از اندوه عمیق و سرگردانی فکری وی قبل از رسمیت بخشیدن به تشیع سخن می‌گویند. تشیع به عنوان راه حل این سردرگمی فکری برگزیده شده بود و این از برتری جایگاه تشیع حکایت می‌کرد. همین الجایتو در سیاست خارجی و در نوعی رقابت با ممالیک بر سر کسب نفوذ در حرمین شریفین سیاست شیعی فعالی در پیش گرفت و تا حدی موفق بود.

البته در ارتباط با تشیع الجایتو باید گفت که به نظر می‌رسد اقدامات مذهبی وی تا حد زیادی تحت الشعاع شخصیت او و مشکلات حکومت ایلخانی که پس از مرگ غازان دوباره سر برآورده بود قرار گرفته است. می‌توان گفت که غازان و الجایتو شخصاً به تشیع معتقد بوده و اقدامات خود را در آن جهت تنظیم کرده بودند اما عمر کوتاه غازان و مشکلات سیاست خارجی عهد او مانع از رسمیت بخشیدن به این قضیه شده است. اقدامات الجایتو نیز تا حدی تحت تأثیر شخصیت او که از غازان ضعیف تر بود قرار گرفته است. این در حالی است که جانشین الجایتو کودکی بیش نبود. فردی که در دامان امیر چوپان تربیت شده و اطراف او را امیر ایسن قتلغ، امیر ایرنجین و وزیرانی چون خواهه رشید و تاج الدین علیشاه فرا گرفته بودند. این افراد سنی مذهبانی پا برجا بوده و بعضاً در مقابل اقدامات الجایتو نیز ایستادگی کرده بودند.

به لحاظ سیاسی-اجتماعی هم حکومت بوسعیدی پس از قتل عام خاندان رشیدی تقریباً از فعالیت عنصر ایرانی و آرمانهای مربوط بدان خالی شده بار دیگر اشرافیت مغولی سکان دار امور شده بودند. نابودی خاندان چوپانی هم در ضعف حکومت ایلخانی و رقابت و اختلافات درباری افزود و آن را از داشتن حامیانی

که در جهت حفظ آرامش و تمرکز این حکومت فعالیت می کردند بی نصیب گذاشت. نبودن عنصر فعال ایرانی در صحنه و اختلافات درونی دربار نیز راه رقابت صحیح و نقش آفرینی را از دستگاه حکومتی زدوده بود. از این روی در دوره ابوسعید حکومت ایلخانی در حالت انفعال به سر می برد. در این عهد اگرچه اسلام دین رسمی بود و مغول ها را در خود هضم کرده بود اما رونق و تحرک عهد غازانی به هیچ وجه به چشم نمی خورد. ایستایی و عدم پویایی به وضوح قابل لمس بود. البته این ایستایی در دستگاه حکومتی رسوخ کرده بود. در خارج دستگاه حکومتی نوعی گرایش گریز از مرکز به چشم می خورد که برخلاف میل گریز از مرکز اشرافیت مغول در عهد نامسلمانی تا حدودی سازنده بود. در این عهد چنین گرایش هایی از جانب شیعیان و مدعیان قدرت عصر ملوک الطوائفی پس از سقوط ایلخانان مشاهده می شود. این دوره اگرچه اسلام منفعل دربار ایلخانی را در خود دارد اما از آن سوی اسلام پر جنب و جوش شیعیان را در آستین خود می پرورد.

در این زمان برخلاف عهد غازان و الجایتو که با رواج مجادلات کلامی و فقهی و فلسفه نهفته در آن سروکار داریم فعالیت فکری چندانی صورت نمی گیرد و فعالیت های اسلامی بیشتر جنبه تبلیغاتی و نمادین به خود گرفته است. خصوصاً که در سیاست خارجی مصالحه با مملوکان فرصت عرض اندام بیشتری پیش آورده بود این رویکرد تبلیغاتی مشخص تر دنبال می شد. البته شیعیان هم از اواخر عهد ایلخانان به فعالیت های سیاسی روی آورده بودند و تا حدودی در این جهت تلاش می کردند. اکنون که مغول ها یادمان گذشته خود را در درون اسلام به دست فراموشی سپرده بودند و تساهل اسلامی و ایرانی در نوع خاص خود نمود پیدا کرده و پناهگاه امن جریانات سیاسی- اجتماعی شده بود شیعیان هم سعی در تثبیت موقعیت خود در پرتو آن داشتند.

تعالی تشیع و رشد روزافزون آن و مهم تر از آن تساهلی که از خود نشان می داد نکته ای است که نباید فراموش شود. می توان گفت تشیع امامی در این عهد به رونقی سیاسی همانند آن چه در عهد آل بویه وجود داشت رسیده بود. رنگ شیعی گرفتن عرفان اسلامی در این عهد، از تعالی تشیع در این زمان حکایت دارد. عدم چالش شیعه و سنی و حداقل نداشتن اختلاف و درگیری های عملی در این عهد، امری که بالنسبه تا زمان صفویان ادامه پیدا کرد، نیز حائز اهمیت است.

مطلب دیگر پیرامون اسلام پذیری ایلخانان این است که برخی مسلمانی آنها و فراز و فرودهای مربوط را تابع سیاست خارجی و درگیری های آنها با مملوکان تحلیل کرده اند. این امر اگرچه تأثیراتی داشته است اما قائل شدن به نقش بیش از اندازه برای آن گمراه کننده می نماید. این دیدگاه ها که اغلب با صبغه های ملی

گرایانه- چیزی که در زمان مورد بحث چندان مطرح نبوده است- همراه است مسلمانی ایلخانان را در نتیجه فشار روانی سیاست خارجی، انفعال مربوط بدان و نیاز به کسب همفکری مردم ایران در آن جهت می‌دانند. امری که در صورت صحت، ایلخانان را از نظر دارا بودن پشتوانه‌های نظری لازم، در ردیف مملوکان قرار داده به معنای برتری آنها در سیاست خارجی نبوده است. در این صورت پذیرش اسلام موازی با مملوکان قاعدتاً می‌بایست مقابلات آنها با ممالیک را تحت الشعاع قرار دهد، در حالی که چنین نیست و در بخشی از دوران مسلمانی ایلخانان هم اختلافات به قوت خود ادامه می‌یابد. در خصوص ادعاهای این چنینی شاید بتوان گفت ایلخانان پس از مسلمانی و به دست نیابردن توفیق در برتری و یا حداقل کنار آمدن با ممالیک به تشیع روی آورده‌اند تا خود را در مقابل دستگاه خلافت و سلطنت مملوکان قرار داده و از آن طریق برای فعالیت‌های خود توجیه مذهبی به دست آورند.

اما در پاسخ باید گفت آیا پذیرش تشیع به معنای پیروزی آنها در جنگ با مملوکان بود؟ اگر این نکته را در خصوص عملکردهای غازان- به فرض این که گرایش شیعی او را شدید تر بدانیم- بپذیریم آنگاه عملکردهای انفعالی الجایتو در برابر ممالیک- با وجود رسمیت تشیع در دوره ای از سلطنت او- چگونه توجیه می‌شود. اصلاً آیا سیاست خارجی خطه غربی قلمرو ایلخانان این همه اهمیت داشت که سایه سنگینی بر تمامی راهکارهای داخلی داشته باشد؟ در این خصوص باید گفت که چگونگی مناسبات این دو حکومت و مسائل آن امری کاملاً سیاسی و نظامی بود که در نتیجه منافع اقتصادی و ضرورت‌های تاریخی رقم می‌خورد و آن قدر در جوانب دیگر تأثیرگذار نبوده است که بخواهیم اسلام ایلخانان را نتیجه صرف آن قلمداد کنیم. این مسلمانی واقعیتی بود که در درون جامعه ایران و با گفتمان حاکم بر ایران صورت گرفت. اسلامی متساهل و مداراجو با برتری‌های فرهنگی و تمدنی، مغول‌های بی تمدن و دارای مدارای دینی را در خود فرو برد و آثار و نتایج خاص خود آفرید. تأثیر علل سیاسی و مسائل مربوط به سیاست خارجی هم در طول واقعیت پیش گفته قابل تحلیل است.

اهمیت اسلام پذیری ایلخانان

در نگاه نخست رویکرد حاکمان مغولی به اسلام سیر حرکت تاریخ ایران را در مسیر قبلی دوران پیش از تهاجم مغول می‌انداخت. این مسأله در نوع خود به معنای پیروزی آرمان‌های ایرانشهری بر تمایلات ضد و نقیض و تشتت طلبانه اشرافیت ایلی و ظهور مجدد ایرانیت بود. ایرانیتی که همچون همیشه در لباس دین خود را مطرح می‌کرد. از منظر دیگر دین که هرگونه تغییر و تحولی در چارچوب آن صورت می‌گرفت با

زمینه‌های مناسب تری که بدان دست یافته بود بار دیگر فرصت عرض اندام یافت و تحولات لازم و اجتناب پذیری ایجاد کرد. از این پس فرمانروایان مغول همراه با مدارای خاص خود به مدافعان اسلام تبدیل شدند و تساهل موجود در اسلام را جهت برقراری پیوند با ملت مسلمان ایران به کار گرفتند. این امر در کنار سقوط خلافت بغداد و سایه سنگین خردگريزانه آن با اهمیت تر نشان می‌دهد. از این منظر مسلمانی ایلخانان برتری اسلام متساهلانه ایرانی بر اسلام قالبی عهد خلافت بود. در نتیجه این امر رابطه حکومت و مردم رنگ شرعی و قابل پذیرش به خود گرفت. نکته مهمتر در این راستا حاکمیت گفتمان تساهل و اغماض و تثبیت آن در جامعه بود که اکنون رنگ دینی و قابل قبول به خود می‌گرفت. تساهل و اغماض مورد نظر که در حقیقت نوزایی مدارای موجود در بطن تعالیم اسلامی بود و اکنون در آموزه‌های شیعی و عرفانی تجلی می‌کرد بسیار حائز اهمیت است. جا افتادن این مساله اگرچه در دوران پس از حاکمیت ایلخانان بیشتر رنگ و بوی سیاسی داشته و کمتر به جنبه‌های تعقلی و اندیشه‌ای پرداخته اما اهمیت آن وقتی خود را نشان می‌دهد که فترت حاصل شده در تمدن اسلامی با آمدن مغول‌ها را در ذهن مجسم کنیم. مسلمانی و اسلامی که در ظن ابن اثیر نابود شده پنداشته می‌شد و از نوشتن وقایع هولناک مربوط به آن ابا داشت اکنون چنان از آستین مغول ظهور و نمود یافته بود که غیر قابل باور می‌نمود. این در حالی بود که مصادف با سقوط ایلخانان دین اسلام در ماوراءالنهر و اولوس جغتای نیز رسمیت یافته بود.

در نظر داشتن نقش تحولاتی که در پی این واقعیت به وقوع پیوسته و تأثیراتی که از سمت جغرافیای سیاسی ماوراءالنهر بر تاریخ ایران وارد شده است اهمیت این دو افق مسلمانی را مشخص تر می‌کند. گویا مقدر بود زمینه تحولات فرهنگی و هنری عصر تیموری به همراه تصوف رو به رشد شیعی که هر دو نقش آفرین بودند از نتایج مسلمانی حاکمان این دو ناحیه و افق فکری و فرهنگی وسیع تحت حاکمیت مغول‌ها که از چین تا فرات گسترده بود فراهم شود.

اگر ایلخانان ایران مسلمان نمی‌شدند معلوم نبود چه سرنوشتی در انتظار تاریخ ایران بود. اهمیت این نکته وقتی خود را نشان می‌دهد که در نظر بیاوریم حکومت‌هایی که پس از سقوط ایلخانان، عصر ملوک الطوائفی تاریخ ایران تا آمدن تیمور را به وجود آوردند به جای مسلمانی غیر مسلمان بوده باشند. در آن صورت معلوم نبود چه پیش می‌آمد. این اسلام ایلخانان بود که راه این مساله و به علاوه مشروعیت حرکت‌های بعدی را در چارچوبی مداراجویانه فراهم کرد. بالطبع اهمیت این مسلمانی و چگونگی تأثیرگذاری آن نیز می‌بایست در همین چارچوب مورد نظر قرار گیرد.

نتیجه گیری

مغول‌ها قومی دارای تساهل و مدارای عقیدتی بودند. تأثیر شرایط اقلیمی و زیست محیطی و روحیات ناشی از آن نقش مهمی در گرایش متساهلانه آنها داشت. اگرچه نمی‌توان مدارای اخیر را از سر فکر و با پشتوانه‌های فرهنگی لازم دانست اما همین اندازه که در عمل رویکرد متساهلانه داشته‌اند بسیار با اهمیت است. این جهت‌گیری عقیدتی به بهترین نحو در عملکردهای چنگیز و یاسانامه بزرگ وی متجلی شده است. نقش تعیین‌کننده یاسای چنگیزی و به عبارتی مدارای موجود در آن در ایران عهد ایلخانی هم منشاء اثر بوده است. این امر به علاوه تساهل موجود در بطن تعالیم اسلامی و گرایشها مداراجویانه ای که در فرهنگ و تمدن ایرانی-اسلامی وجود داشت نقش مهمی در تعامل مغول‌ها با مسلمانان و اسلام‌پذیری آنها داشته است. پذیرش اسلام از طرف مغول‌ها که آثار و نتایج جامعه‌شناختی فراوان و بلند مدتی داشت، قبول اسلامی متساهل و آزاداندیش بود. این مسلمانی مدارا طلب که قبلاً هم در ایران قرون چهارم و پنجم هجری نمودهایی ویژه داشت می‌توانست همان رویکرد شیعیان امامی به اسلام باشد. این نوع مسلمانی با شرایط حاکم بر جغرافیای سیاسی ایران عجین شده و زمینه‌های خاص خود آفریده بود. مسلمانی مغول‌ها که تحت تأثیر رویکرد اسلامی ایرانیان بود آثار و نتایج خاصی داشت و موجب شد تا ایران از بار سنگین حمله مغول کمر راست کرده و توان تداوم حیات سیاسی-اجتماعی خاص خود را به دست آورد.

پی‌نوشت‌ها و ارجاعات:

- ۱- جویی، علاء الدین عطا ملک، تاریخ جهانگشا به سعی و اهتمام عبد الوهاب قزوینی، ج ۱، چ ۴، ص ۱۵، تهران، انتشارات ارغوان، ۱۳۷۰.
- ۲- مورگان، دیوید، مغول‌ها، ترجمه عباس مخبر، ص ۵۵-۵۰، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۱؛ بیانی، شیرین، دین و حکومت در ایران عهد مغول، ج ۱، ص ۲۲-۱، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵.
- ۳- جویی، پیشین، ج ۱، ص ۱۹-۱۸.
- ۴- رشید الدین فضل الله همدانی، جامع التواریخ، به کوشش بهمن کریمی، چ ۲، ص ۴۳۵، ۴۴۷، ۴۵۴، تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۶۲.
- ۵- رشید الدین فضل الله همدانی، پیشین، ص ۴۱-۴۳۱؛ کارین، پلان، سفرنامه، ترجمه ولی الله شایان، ص ۸۸-۱۸۷ تهران، انتشارات یساولی، ۱۳۶۳؛ و صاف الحضرة، فضل الله بن عبدالله، تاریخ و صاف الحضرة، باهتمام محمد مهدی اصفهانی، ص ۲۷-۱۲۶، ۱۳۳، ۲۸۷، ۳۱۷، ۳۱۹، ۴۵۵، ۴۷۰، تهران، کتابخانه ابن سینا و کتابخانه جعفری تبریز، ۱۳۳۸؛ ابن بطوطه، محمد بن عبد الله، سفرنامه، ترجمه محمد علی موحد، ج ۱، چ ۶، ص ۴۳۸، ۴۵۱، تهران، انتشارات آگه، ۱۳۷۶.
- ۶- کرمر، جوئل. ل. احیای فرهنگی در عهد آل بویه، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، تهران، ص ۴۵، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵.
- ۷- همان، ص ۶۵، ص ۱۱۰-۱۰۹.
- ۸- مرتضوی، منوچهر، مسایل عصر ایلخانان، ص ۹۰-۱۸۵، تبریز، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۵۸.
- ۹- رشید الدین فضل الله همدانی، پیشین، ص ۷۵۸.
- ۱۰- همان، ص ۸۰۰-۷۹۰.
- ۱۱- ابن الفرات، ناصرالدین محمد بن عبدالرحیم، تاریخ ابن فرات، مقدمه و ضبط نصه و دکتور قسطنطین زریق، الجزء الثامن، ص ۳-۴، البیروت، مطبعه الامریکانیه، ۱۹۴۲؛ خواندمیر، غیاث الدین بن هماد الدین حسینی، تاریخ حبیب السیر، ج ۳، چ ۳، ص ۱۹-۱۸؛ زیر نظر دکتر محمد دبیر سیاقی، تهران، انتشارات کتابفروشی خیام، ۱۳۶۲؛ پولو، مارکو، سفرنامه مارکو پولو، ترجمه منصور سجادی، ص ۲۳۷، تهران، انتشارات گویش، ۱۳۶۳.
- ۱۲- گروسه، رنه، امپراتوری صحرانوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، چ ۳، ص ۶۰۷-۶۰۲، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.

- ۱۳- بیانی، پیشین، ص ۲۸-۴۲۷.
- ۱۴- رشیدالدین فضل الله، پیشین، ص ۹۱۵-۹۰۲.
- ۱۵- مرتضوی، پیشین، ص ۱۳-۲۱۰.
- ۱۶- همان، ص ۸۳-۸۵.
- ۱۷- بیانی، پیشین، ص ۴۷-۴۴۱.
- ۱۸- رشید الدین فضل الله همدانی، پیشین، ص ۹۵۲، ص ۱۰۰۴-۱۰۰۲؛ کاشانی، ابوالقاسم، تاریخ الجایتو، به اهتمام مهین همبلی، ص ۹۰، ص ۹۵-۹۳، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتب، ۱۳۴۸.
- ۱۹- کاشانی، پیشین، ص ۹۹.
- ۲۰- ر. ک: مرتضوی، پیشین، ص ۳۹-۴۵.
- ۲۱- کاشانی، پیشین، ص ۲۹.
- ۲۲- همان، ص ۲۹.
- ۲۳- همان، همانجا.
- 24- Charles. Melville. ” Mamluk- Mongol rivalry in the Hejaz in the reign of Abusaied”, p. 199-202, Studia Iranica, 1922
- ۲۵- بیانی، پیشین، ص ۶۰۶.
- ۲۶- مرتضوی، پیشین، ص ۸۳-۸۵.
- ۲۷- ابن اثیر، ابوالحسن عزالدین، الكامل فی التاريخ، ترجمه ابوالقاسم حالت، ج ۲۶، چ ۲، ص ۱۲۴، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۱.

منابع و مأخذ

- ۱- ابن اثیر، ابوالحسن عزالدین، **الکامل فی التاریخ**، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران، انتشارات علمی، چ ۲، ۱۳۷۱، ج ۲۶.
 - ۲- ابن الفرات، ناصرالدین محمد بن عبدالرحیم، **تاریخ ابن فرات**، مقدمه و ضبط نصه و دکتور قسطنطین زریق، الجزء الثامن، البیروت، مطبعه الامریکانیه، ۱۹۴۲.
 - ۳- ابن بطوطه، محمد بن عبد الله، **سفرنامه**، ترجمه محمد علی موحد، تهران، انتشارات آگه، چ ۶، ۱۳۷۶.
 - ۴- بیانی، شیرین، **دین و حکومت در ایران عهد مغول**، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵.
 - ۵- پولو، مارکو، **سفرنامه مارکو پولو**، ترجمه منصور سجادی، ص ۲۳۷، تهران، انتشارات گویش، ۱۳۶۳.
 - ۶- جوینی، علاء الدین عطا ملک، **تاریخ جهانگشا** به سعی و اهتمام عبد الوهاب قزوینی، تهران، انتشارات ارغوان، چ ۴، ۱۳۷۰.
 - ۷- خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین حسینی، **تاریخ حبیب السیر**، زیر نظر دکتر محمد دبیر سیاقی، تهران، انتشارات کتابفروشی خیام، چ ۳، ۱۳۶۲، ج ۳.
 - ۸- رشید الدین فضل الله همدانی، **جامع التواریخ**، به کوشش بهمن کریمی، تهران، انتشارات اقبال، چ ۲، ۱۳۶۲.
 - ۹- کارین، پلان، **سفرنامه**، ترجمه ولی الله شایان، تهران، انتشارات یساوی، ۱۳۶۳.
 - ۱۰- کاشانی، ابوالقاسم، **تاریخ الجایتو**، به اهتمام مهین همبلی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتب، ۱۳۴۸.
 - ۱۱- کرمر، جوئل. ل. **احیای فرهنگی در عهد آل بویه**، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵.
 - ۱۲- گروسه، رنه، **امپراتوری صحرانوردان**، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۳، ۱۳۶۸.
 - ۱۳- مرتضوی، منوچهر، **مسایل عصر ایلخانان**، تبریز، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۵۸.
 - ۱۴- مورگان، دیوید، **مغولها**، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۱.
 - ۱۵- و صاف الحضره، فضل الله بن عبدالله، **تاریخ و صاف الحضره**، باهتمام محمد مهدی اصفهانی، تهران، کتابخانه ابن سینا و کتابخانه جعفری تبریز، ۱۳۳۸.
- 16- Charles. Melville. "Mamluk- Mongol rivalry in the Hejaz in the reign of Abusaied", Studia Iranica, 1922.